

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

### حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره ی دوم - سال دهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۲

جلسه ۷۶ - سه شنبه ۹۳/۱/۲۶

#### اشکال و جوابی از محقق اصفهانی رحمته الله علیه در مورد کلام صاحب کفایه رحمته الله علیه

ایشان بیان می کنند<sup>۱</sup> که ما می پذیریم هیچ گاه وجود یک ضد در رتبه ی مقدّم بر عدم ضدّ دیگر نمی باشد،

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۴، ص ۴۳۳:

قوله (قدّس سره): غايته أن يكون مضافا له، وقد حققنا في محله ... الخ.

لا يخفى عليك أن المحقق في محله عدم مقدمية الضد، لعدم ضده، وعدم الضد لوجود ضده، لا عدم المقدمية بين سببي الضدين فإن سبب أحد الضدين في مقام تأثيره منوط بعدم سبب ضده، لتزاحمهما في التأثير؛ إذ لو كان السبب وحده لأثر في مسببه، فلا يكون عدم تأثيره مع وجوده، كما لو كان وحده إلا لخلل في عليته التامة، وإلا لزم انفكاك المعلول عن علته التامة، ولا خلل إلا لفقد المقتضى أو المعد، والمفروض وجودهما، فالخلل في شرط تأثيره، وهو عدم المانع المزاحم له في تأثيره.

و من الواضح: أن المتضادين بالذات هنا هما المصلحة القائمة بالاتمام، والمصلحة القائمة بالقصر، بمعنى تعاندهما في الوجود، لعدم قبول المحل لهما، والاتمام والقصر سببان للضدين، وليس حالهما حال الصلاة والإزالة، فانهما متضادان من حيث ذاتهما، لعدم قابلية الزمان لهما معا، فاذا فرض سببية الاتمام والقصر، فعدم كل منهما شرط لوجود الآخر على صفة التأثير في المصلحة. و حيث إن القصر أهم، فوجوده منوط بعدم سبق الآخر في الوجود، فعدم الاتمام بعد ما كان شرطا، فهو واجب، فلا يعقل أن يكون تركه أيضا واجبا. و عليه فيبقى الكلام في حرمة ومبغوضيته المولوية حقيقة.

و من البين ان ترك الواجب ليس بحرام، حيث لا ينحل كل حكم تكليفي إلى حكيمين فعلا و تركا، بل ترك الواجب، حيث إنه ترك ما يجب فعله يستحق عليه العقاب، فلا يمكن التقرب من هذه الجهة، إذ المبعّد لا يكون مقربا.

لا يقال: يكفي في مقامنا هذا المقدار، و إن لم يكن فعل الاتمام بحرام.

لأننا نقول: تارة يلاحظ مقدمية فعل الاتمام لترك القصر، و أخرى يلاحظ مقدمية ترك الاتمام لفعل القصر:

فان لوحظت الأولى فالجواب منع المقدمية، لأن ترك القصر و إن كان مبعّدا، لكن الترك لا يحتاج إلى فاعل و قابل، حتى يتوقف على الشرط المصحح لفاعلية الفاعل أو المتمم لقابلية القابل. فلا يعقل أن يكون فعل الاتمام شرطا لترك القصر، و عدم كونه سببا و مقتضيا أوضح،

همان‌گونه که قبول داریم عدم یک ضد، مقدمه‌ی وجود ضدّ دیگر نمی‌باشد. به عنوان مثال هیچ‌گاه عدم سیاهی مقدمه‌ی وجود سفیدی نیست، همچنین وجود سیاهی نیز مقدمه‌ی عدم سفیدی نمی‌باشد، بلکه این دو یعنی سفیدی و عدم سیاهی (و نیز سیاهی و عدم سفیدی) همیشه با هم ملازمه دارند نه مقدمیت و علّیت. و بالجمله عدم یک ضد مقدمه‌ی وجود ضدّ دیگر نیست، کما اینکه وجود یک ضد مقدمه‌ی عدم ضدّ دیگر نیست. اما ما نحن فيه قضیه‌ی دو ضد نیست بلکه قضیه‌ی سبب دو ضد است و در سبب دو ضد، مقدمیت وجود دارد. اگر سبب سفیدی بخواهد محقق شود باید سبب سیاهی منتفی گردد؛ زیرا اگر سبب سیاهی موجود باشد مانع عملکرد سبب سفیدی می‌شود. بنابراین عدم سبب احد الضدین مقدمه و جزء علّت تامه‌ی وجود ضدّ دیگر است؛ یعنی مثلاً عدم سبب زیادی مقدمه‌ی تحقق سبب سفیدی و در نتیجه خود سفیدی است.

بنابراین مقدمیت در اسباب ضدّین راه دارد؛ زیرا اسباب با یکدیگر تزامم و تمنع دارند و برای اینکه یک سبب کار خود را انجام دهد هم باید مقتضی موجود باشد هم شرط آن محقق گردد و هم مانع آن مفقود باشد.

مثلاً اگر سبب سفیدی بخواهد سفیدی را موجود کند، هم باید مقتضی آن موجود باشد، هم شرایط آن محقق گردد و هم مانع آن مرتفع گردد و از جمله موانع آن سبب سیاهی است. پس عدم سبب سیاهی در تأثیر سبب سفیدی دخیل است و در نتیجه اگر سیاهی موجود باشد معنایش تحقق سبب سیاهی است و لذا سبب سفیدی نمی‌تواند تأثیر داشته باشد و لذا سفیدی موجود نیست.

بعد از روشن شدن این کبری، محقق اصفهانی آن را بر مورد مذکور منطبق می‌کند و بیان می‌کند: تضادّ بالأصالة بین ملاک صلاة قصر و ملاک صلاة تمام برقرار است، اما خود نماز قصر و تمام بما هما صلاتان

لأنّ العدم لا يترشح من الوجود.

و إن لوحظت الثانية فالجواب أن ترك الاتمام شرط حيث إن القصر، لا يعقل تأثيره إلا مقترنا بعدم الاتمام المزاحم له في تأثيره، إلا أن ترك هذا الشرط ترك الواجب المقدمي و هو مبعد تبعي.

فترك ترك الاتمام هو ترك الشرط الواجب، لا فعل الاتمام، و فعل الاتمام ملازم لترك الواجب، فهو ملازم للمبعد، و لازم المبعد لا يسرى إليه المبعديّة، كما لا تسرى الحرمة الى لازم الحرام، بل لا بد من المقدمية في السراية.

و قد عرفت عدم مقدمية فعل الاتمام لترك القصر الذي يكون مبعدا، و انتساب البعد إليه بالعرض لا أثر له، و إلا لم تكن حاجة في مسألة الضد إلى تكلف مئونة إثبات المقدمية. فتدبره جيّدا فإنه حقيق به.

با یکدیگر تضادّی ندارند، به خلاف بحث ازاله و صلاة که تضاد بین خود صلاة و ازاله است؛ زیرا در ضیق وقت مکلف نمی‌تواند هم نماز بخواند و هم ازاله‌ی نجاست از مسجد انجام دهد.

در ادامه محقق اصفهانی رحمته الله علیه می‌فرماید: طبق کبرایی که بیان شد عدم صلاة تمام، مقدمه‌ی نفس نماز قصر نیست اما این دو علت دو ملاک متضاد می‌باشند؛ چون پدید آورنده‌ی ملاک نماز تمام و پدید آورنده‌ی ملاک نماز قصر همان نماز تمام و نماز قصر است، پس نماز قصر و تمام به این جهت با یکدیگر تمانع و تراحم دارند؛ چون گفتیم عدم علت یکی از دو ضد، مقدمه‌ی تأثیر ضدّ دیگر است. بنابراین از آنجا که صلاة اهمّی که باید انجام شود طبق فرض نماز قصر است، برای آنکه این نماز محقق شود و تأثیر کند باید علت ملاک نماز تمام که خود نماز تمام است معدوم باشد؛ یعنی عدم صلاة تمام، شرط و مقدمه‌ی صلاة قصر است؛ زیرا جزء علت و سبب ملاک است.

با این فرمایش دو بیان برای بطلان نماز تمام وجود دارد:

### بیان اول بر بطلان نماز تمام و پاسخ آن

۱. صلاة قصر متوقف بر عدم صلاة تمام شد و عدم صلاة تمام مقدمه‌ی نماز قصر گردید. پس ترک صلاة تمام وجوب دارد؛ زیرا مقدمه‌ی واجب است و وقتی دارای وجوب شد ضدّ عامّ آن که وجود نماز تمام باشد منهی خواهد بود و لذا نمی‌توان با نماز تمام تقرّب حاصل نمود.

محقق اصفهانی رحمته الله علیه بر این بیان پاسخی می‌دهند:

آنچه که ثابت کردیم آن بود که با وجوب نماز قصر، شرط آن یعنی عدم نماز تمام نیز واجب است، ولی آنچه که حرام است فعل نماز تمام نیست بلکه ترک عدم نماز تمام است؛ زیرا وقتی عدم صلاة واجب شد نفی آن به معنای ترک عدم یا ترک التّرك است و فعل نماز ملازم با ترک التّرك است نه عین آن. در نتیجه آنچه که حرام است ترک التّرك یا ترک عدم نماز است که ملازم فعل نماز است ولی ملازم حرام، حرام نیست. پس فعل صلاة به این بیان حرام نیست و می‌تواند مقرّب باشد.

### نقد و بررسی بیان مذکور

حقیقت آن است که اگر بگوییم ترک نماز تمام واجب است و قبول کنیم که ضدّ عام یعنی نقیض واجب، حرام است، لازم نیست بگوییم که آنچه حرام است ترک التّرك یا ترک عدم الصلاة است؛ زیرا حقیقت ترکُ ترکِ الصلاة همان فعل نماز است؛ به دلیل آنکه نقیض هر چیزی رفع آنست به این معنا که

نقیضِ عدم هر چیزی وجود آن چیز است نه اینکه نقیض عدم، عدم العدم باشد بلکه عدم العدم عبارة اخرای وجود است. پس اگر ترک ترک نماز حرام باشد معنایش حرمت فعل نماز تمام است. اما باید به دو نکته توجه کرد:

**اولاً:** ضدّ عام این گونه نیست که دارای حکمی مقابل ضدّ خود باشد؛ یعنی اگر ترک صلاة واجب بود به این معنا نیست که فعل صلاة حرام است و این مسئله را در جای خود تبیین نموده ایم.

**ثانیاً:** فرضاً اگر ترک الصلاة التامة واجب بود و فعل نماز نیز حرام بود، حرمت آن غیری و مقدّمی است نه نفسی و آنچه که موجب بطلان عبادت می شود حرمت نفسی است نه غیری، کما اینکه محقق اصفهانی رحمته الله نیز به نحوی رقیق به این مطلب اشاره کرده است.

### **بیان دوم در بطلان نماز**

با فرض اینکه در متن واقع نماز قصر واجب باشد، اگر نماز تمام محقق شود مانع تحقق نماز قصر است؛ یعنی مانع تأثیر نماز قصر در مصلحت و ملاک آن می شود. بنابراین نماز تمام مفوّت و مانع نماز قصر است و به تعبیر دیگر نماز قصر به نحوی که مؤثر در مصلحت باشد مشروط به عدم نماز تمام است؛ زیرا اگر نماز تمام محقق شود نمی گذارد نماز قصر کار خود را انجام دهد. بنابراین مکلف که نماز تمامی را آورده است که مفوّت نماز قصر است، چیزی را آورده است که موجب تفویت غرض مولا بشود و مفوّت غرض مولا مبعوض مولا است و به تعبیر دیگر ترک صلاة قصر موجب استحقاق عقاب است و فعل صلاة تمام سبب این ترک خواهد بود، پس فعل صلاة تمام مبعوض است و مقرب نیست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی